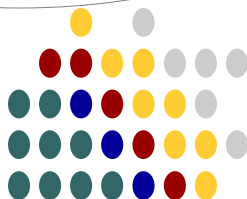


سه نوشتار درباره مسأله زنان

امید بهرنگ

behrang1384@yahoo.com



این سلسله نوشتار از منظر کمونیستی به جنبه‌های گوناگون مسئله‌ی زنان و جنبش زنان می‌پردازد. به امید آنکه این مقاله‌ها بتواند به بحث و جدل بیشتر در مورد مسئله‌ی زنان دامن زند و به نوسازی جنبش کمونیستی ایران و بازسازی رابطه‌ی خویش با جنبش زنان یاری رساند.

بخش اول

مسئله‌ی زنان: دوران گذار؛ افق‌ها!

چندی پیش یک رفیق زن از فعالین سابق یکی از سازمان‌های کمونیستی از تغییرات مهمی که در روحیه‌ی زنان در ایران - به ویژه روحیه‌ی زنان متعلق به اقشار میانی جامعه - به وجود آمده و اهداف و روش زندگی آنها صحبت می‌کرد. سخنان او حاوی نکات جالبی بود. او می‌گفت در میان زنان کمتر زنی را می‌توان دید که هدف او همچون هدف زندگی عموم مادران ما باشد. مادرانی که زندگی خود را وقف شوهران خود می‌کردند و تمام تلاش زندگی آنها این بود که به اشکال گوناگون به همسر خود خدمت کرده و از هرگونه فداکاری برای او فروگذار نبودند و علیرغم نارضایتی‌های پنهان و آشکار، همیشه تابع او بودند.

این رفیق می‌گفت اما چیزی که عجیب است این است که بیشتر این زنان به شکلی - حتا افراطی - امروزه همه‌ی زندگی خود را وقف فرزندان خود کرده‌اند. او از بروز پدیده‌ای به نام "فرزند سالاری" به جای "شوهر سالاری" اسم می‌برد. می‌گفت دیگر شوهر جایگاه سابق خود را در ذهن زن ایرانی ندارد اما به نوعی فرزند جای شوهر را گرفته

مسئله ملی و مضامین آن در نشریه "شهروند" سال دوازدهم، شماره ۶۱۱ (۱۵ فروردین ۱۳۸۲).

۲- ایرج اسکندری، "در تاریکی هزارها" پاریس ۱۳۶۳، صفحات ۲۲-۱۲.

۳- کاظم ودیعی "مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران"، تهران ۱۳۴۹.

۴- همانجا.

۵- یونس پارسا بناب، "استقلال و وابستگی" در دو جلد، نیویورک ۱۳۶۱، جلد اول، صفحات ۹۴-۸۵.

۶- حسین مکی، "تاریخ بیست ساله ایران"، در سه جلد، تهران، ۱۳۲۶-۱۳۲۳، جلد سوم، صفحات ۱۸۰-۱۵۸.

۷- اسماعیل رائین، "مأمور مخفی هیتلر در ایران"، در مجله "تهران مصور"، شماره ۱۲۷۹ (دوم فروردین ۱۳۴۷).

۸- جواد هیئت، "سیری در زبان و لهجه‌ها ترکی"، تهران، ۱۳۶۶، صفحات ۲۸۱-۲۸۲.

۹- روزنامه "ستاره" ۹ خرداد ۱۳۱۲.

۱۰- محمود افشار، "مسأله ملی و وحدت ملی در ایران"، در مجله "آینده"، شماره ۲ (آبان ۱۳۰۵).

۱۱- احمد کسروی، "زبان آذری یا زبان باستان آذربایجان"، تهران ۱۳۲۰.

۱۲- برای نمونه، رجوع کنید به: احمد کسروی، "باز درباره آذربایجان".

۱۳- محمد (ملک الشعراى بهار)، "فرقه دموکرات آذربایجان"، در روزنامه "نبرد" بجای روزنامه "ایران ما"، شماره ۱۲۴ (۲۶ شهریور ۱۳۲۴).

۱۴- همانجا.

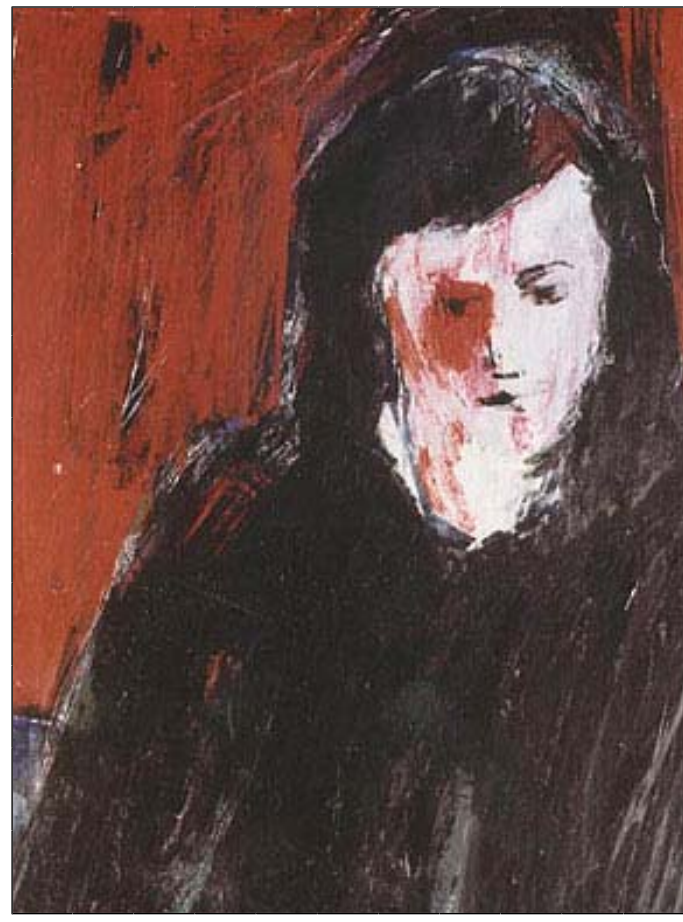
۱۵- عباس اقبال آشتیانی، "تاریخ مفصل ایران"، تهران ۱۳۴۷.

۱۶- **E. Abrahamian**، "ایران بین در انقلاب"، پرینستون، ۱۹۸۲، صفحه ۴۰۷.

www.newleftreview.org

www.monthlyreview.org





است. تمام هم و غم زنان این شده که به شکل افراطی فرزندان خود را تر و خشک کنند و تمام تلاش خویش را برای موفقیت فرزندان جهت دهند.

نکته‌ی جالبی که این رفیق بر آن تاکید می‌کرد این بود که بسیاری از این زنان وقتی که به میان سالی می‌رسند و فرزندانشان به اصطلاح موفق می‌شوند (یا نمی‌شوند!) چرا که آینده‌ی روشنی برای جوانان در این نظام موجود نیست.) به ناکارا بودن این هدف پی می‌برند و خواهان آن هستند که درگیر فعالیت‌های اجتماعی گوناگون - به طور مثال بر سر مسئله‌ی زنان - شوند و زندگی خود را در جهت اهداف عالی‌تری سازمان دهند.

هنگام شنیدن حرف‌های این رفیق یاد قهرمان رمان "جان شیفته" اثر "رومن رولان" افتادم که ماجراهای آن در کشور فرانسه اتفاق افتاد. زمانی که به نسبت آن زمان نگاه پیشرفته‌ای نسبت به مسئله‌ی زنان داشت. قهرمان این رمان، در اوایل قرن بیستم زنی به نام آنت است. زنی فمینیست که مسئله‌ی وابستگی به مرد را برای خود حل کرده بود. آنت حتا حاضر به تشکیل خانواده و ازدواج با مردی که دوستش داشت و از او حامله شده بود، نشد. اما زندگی خود را وقف بزرگ کردن فرزند خود نمود.

بسیاری از زنان هدف زندگی خود را با فرزند یا فرزندان خویش معنا می‌کنند و همان‌طور که زمانی سرنوشت آنها با زنجیری دایمی به خواست شوهر قفل شده بود امروزه به خواست فرزند قفل شده است. حتا زنانی که از همسران خویش جدا شده‌اند و به خارج از کشور مهاجرت کرده‌اند و می‌خواهند زندگی جدیدی را آغاز کنند دوباره با این بند روبرو هستند. در بسیاری از مواقع آنان مسئله‌ی فرزند را به اهرمی برای سرکوب خویش تبدیل می‌کنند، می‌توان گفت بخشی از زندگی را همه‌ی زندگی می‌پندارند و بدین طریق قادر نیستند اهداف عالی-تری را دنبال کنند.

اما شباهت سرگذشت آنت با زن ایرانی، انسان را به فکر وا می‌دارد. به یقین از نظر اقتصادی - اجتماعی، کشور فرانسه در ابتدای قرن بیستم که در حال گذار به یک کشور امپریالیستی قدرتمند بود با شرایط ایران امروز چندان قابل مقایسه نیست. اما مشترک بودن پدیده‌ی "فرزند سالاری" قابل توجه و بررسی است. اگر چه در فرانسه، انقلاب بورژوازی ضربه‌ی تعیین کننده‌ای بر مناسبات فئودالی وارد آورد، اما تحولات بورژوا - دمکراتیک در ارتباط با زنان بسیار کند

هدف از این نوشتار، بررسی دلایل شکل‌گیری پدیده‌ی "فرزند سالاری" و اینکه چرا این پدیده خود نیز چکیده و بازتاب مناسبات اجتماعی ناعادلانه میان زن و مرد در جهان است، نیست.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که ناگزیر بار عمده‌ی مسئولیت فرزند بر دوش زنان قرار دارد یا بهتر است گفته شود بر دوش آنان انداخته می‌شود. علاوه بر نابسامانی اقتصادی جامعه و مهاجرت‌های گوناگون و اجباری نیروی کار (از روستا به شهر، از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر و یا به خارج از کشور) موجب شده که در عمل بار اصلی تعلیم و تربیت و نگهداری فرزند بر عهده‌ی زنان قرار گیرد و از نقش مردان به طور قابل ملاحظه‌ای کاسته شود. پدیده‌ی بی‌مسئولیتی مردان در برابر خانواده رشد فزاینده‌ای یافته است.

در نتیجه هدفم در اینجا بررسی تاثیر این قبیل کارکردهای نظام نیست. بلکه نقد آن ایده‌های کهنی است که به اشکال گوناگون تولید و باز تولید می‌شود و مانع رهایی زنان می‌گردد و مانع از آن می‌شود که زنان تمام انرژی و توان خویش را برای رهایی خود به کار گیرند تا به رهایی انسان یاری رسانند.



وآهسته به پیش رفت. باید توجه داشت که در فرانسه، بعد از جنگ جهانی دوم یعنی در سال ۱۹۴۵، زنان دارای حق رای شدند. (۱) آنت در دوره‌ای زندگی می‌کرد که جامعه‌ی فرانسه در حال گذار به تحولات پیچیده‌تر و عمیق‌تر سرمایه‌داری و گذار به امپریالیسم بود. رمان "جان شیفته" به نوعی به تغییراتی که در روحیه و روش

زندگی زنان فرانسه در حیطه‌ی مناسبات خانوادگی و روابط میان زن و مرد در آن دوره می‌پردازد.

بدیهی است که قوانین و ویژگی‌های دوران گذار در کشوری همچون فرانسه با قوانین و ویژگی‌های دوران گذار در کشورهای تحت سلطه بسیار متفاوت است و این تفاوت‌ها کیفی است. در کشورهای تحت سلطه این تحولات بسیار کندتر، دردآورتر و برای توده‌ها کشنده‌تر است. علیرغم تغییراتی که در ساختارهای اقتصادی اجتماعی این کشورها به واسطه‌ی ورود امپریالیسم و گسترش نظام سرمایه‌داری صورت گرفته، بخشی از روابط فئودالی به عناوین گوناگون حفظ گشته یا به صورت تغییر شکل یافته مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این مسئله مانع از آن گشته که به طور قطعی از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری گسست شود. به همین دلیل جامعه در حالت برزخی قرار می‌گیرد. سنت‌ها با تغییراتی حفظ می‌شوند و با اشکال مدرن‌تر، ستم و استثمار در هم می‌آمیزند. در واقع زندگی مردم به واسطه‌ی تضاد میان مناسبات سنتی با مناسبات مدرن، تباہ می‌شود. هر چقدر این کشمکش و تضاد شدیدتر باشد زندگی مردم دچار بحران‌های بیشتری خواهد شد. بی‌جهت نیست که امروزه نهاد خانواده در ایران در جریان گذر از سنت به مدرنیته به یکی از بحرانی‌ترین نهادهای اجتماعی بدل شده است. واقعیت بزرگتر این است که زنان بیش از اقشار دیگر جامعه از این بحران و از این کشمکش میان سنت و مدرنیته رنج می‌برند. جایگزین نمودن فرزند به جای شوهر و "فرزند سالاری"، بازتاب عینی این دوران گذار است.

با وجود اینکه طی صد سال گذشته تغییرات مهمی در موقعیت اقتصادی، اجتماعی زنان در ایران انجام شده اما زنان جامعه‌ی ایران از آزادی فردی برخوردار نیستند. هنوز مردان برای زندگی فردی زنان

تصمیم می‌گیرند. هنوز زندگی بیشتر زنان توسط

دیگران - به طور اساسی مردان - معنا و مفهوم می‌یابد. این خود نیز یکی از مشخصه‌های مناسبات ماقبل سرمایه‌داری است.

در یک جامعه‌ی ماقبل سرمایه‌داری، زن در دوران کودکی تابع پدر، در دوران جوانی تابع همسر و در دوران پیری تابع پسر است. انقیاد زن به مرد بخشی از

انقیاد کلی‌تری است که بر چنین جوامعی حکمفرماست. یعنی انقیاد فئودالی و عدم به رسمیت شناختن آزادی‌های فردی برای همه‌ی افراد جامعه. هر فرد، تابع قوم، قبیله، عشیره، طایفه و یا خانواده‌ای گسترده است. همه‌ی تصمیم‌های زندگی تابع ملاحظه‌ها و فرهنگ قوم، قبیله، طایفه و خانواده است. در بستر این نوع مناسبات از آزادی عشق، آزادی ازدواج، آزادی شغل و پیشه و حتا آزادی انتخاب محل سکونت خبری نیست. امری که هنوز در مورد بیشتر زنان روستایی ایرانی صدق می‌کند که به ناچار باید به همان تکه زمین متعلق به همسر (یا دار قالی) پایبند باشند.

با غلبه‌ی سرمایه‌داری، "فردیت" در مرکز ایدئولوژی و فرهنگ جامعه قرار می‌گیرد. چرا که سرمایه‌داری نیازمند خرید و فروش آزاد نیروی کار است و هر قید و بندی که مانع از انجام این کار شود را از سر راه بر می‌دارد. رشد مناسبات سرمایه‌داری در کشور ایران برای زنان عوارض دوگانه‌ای به بار آورد. از یک سو آنان را تا حدی از قید و بندهای سنتی رها کرد و از سوی دیگر به شکل دیگری وابستگی زن به مرد را تولید کرد. زن به شکل پیچیده‌تر و متناقض به تملک خصوصی مرد بدل شده است. این مسئله در موقعیت زنان میانی شهری جامعه که بیش از زنان دیگر اقشار جامعه درگیر مناسبات سرمایه‌داری شده‌اند، بیشتر به چشم می‌خورد. زنانی که کماکان اسیر جو نیمه فئودالی در خانواده و کل جامعه هستند، جوی که توسط مردان - حتا مدرن - (و مهم‌تر از آن قوانین و مقررات دولت مذهبی) اعمال می‌شود. این یکی از پایه‌های مشکل‌آفرین مسئله‌ی زنان در اقشار میانی جامعه شهری است. امری که طی این ۲۷ سال با توجه به در هم آمیزی دین و دولت و ایدئولوژی و فرهنگ مذهبی اشکال حادث‌تری به خود گرفته است.

زندگی مردم به واسطه‌ی تضاد میان مناسبات سنتی با مناسبات مدرن، تباہ می‌شود. هر چقدر این کشمکش و تضاد شدیدتر باشد زندگی مردم دچار بحران‌های بیشتری خواهد شد. بی‌جهت نیست که امروزه نهاد خانواده در ایران در جریان گذر از سنت به مدرنیته به یکی از بحرانی‌ترین نهادهای اجتماعی بدل شده است.



مبنای قیاس حال با گذشته قضاوت کند بلکه نگاهی به آینده نیز داشته باشد و به روشی علمی برای آفریدن روابطی متفاوت‌تر با کیفیتی رشد‌یابنده‌تر باور داشته باشد، بدون شک به افق دیگری روی خواهد آورد. افق سوم، افقی که از پایه‌ی عینی مشخص و قدرتمندی در جهان کنونی برخوردار است. افق سوسیالیسم و جامعه‌ی کمونیستی.

اما پیش از پرداختن به این افق و اینکه چگونه خواسته‌های به حق زنان در چارچوب آن پاسخ می‌گیرند و چرا مسئله‌ی زنان یکی از محرک‌های مهم تکامل و پیشرفت جامعه‌ی سوسیالیستی است، باید بیشتر به محدودیت‌های بورژوازی در زمینه‌ی حل مسئله‌ی زنان پرداخت و فهمید که چرا حتی رادیکال‌ترین بخش بورژوازی قادر نیست مسئله‌ی زنان را حل کند. امری که ریشه‌ی تاریخی دارد و در بخش دوم این نوشتار بررسی می‌شود.

بخش دوم

مسئله‌ی زنان و محدودیت‌های تاریخی بورژوازی!

چندی پیش کتابی مطالعه کردم به نام ”زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب“ که حاوی نکات جالبی است. اصلی‌ترین نکته‌ی این کتاب مقابله با فلسفه طبیعت بشر (در فلسفه افلاطون، ارسطو و ژان ژاک روسو) است، فلسفه‌ای که تحت عناوینی چون ”طبیعت زن این است و با مرد فرق می‌کند“، نابرابری اجتماعی میان زن و مرد را توجیه می‌کند.

با وجود اینکه درک نویسنده از افق ایده‌آل‌های بورژوایی فراتر نمی‌رود، در فصل‌هایی از کتاب به انتقاد از نظریه‌های ژان ژاک روسو (۷۸ - ۱۷۱۲) می‌پردازد. ژان ژاک روسو ایدئولوگ انقلاب فرانسه و الهام بخش آن بود. اگر چه روسو خود شاهد انقلاب نبود اما پایه‌های تئوریک شعار ”آزادی - برابری - برادری“ را که انقلاب ۱۸۷۹ فرانسه منادی آن بود، پی ریخت.

در فلسفه‌ی سیاسی روسو، از حقوق زنان خبری نیست. او لزومی ندید تا هنگام بحث درباره‌ی انسان، موضوع زن را مطرح کند. برای او نابرابری زن و مرد و بسیاری از تبعیض‌هایی که بین آنها وجود دارد، ریشه‌ی طبیعی دارد. از نظر او وظایف غربیزی زن مانعی برای پیشرفت او محسوب می‌شود اما مرد که عاری از این وظایف غربیزی است می-



زنان در زدودن قید و بندهای سنتی منفعت دارند. زدودن قید و بندها توسط مناسبات سرمایه‌داری پایه‌ی شرایط عینی است که موجب تقویت افق‌های بورژوا دمکراتیک در میان زنان و جنبش زنان در ایران می‌گردد. افقی که به ظاهر نوید بخش حل مسئله‌ی زنان است. اما با نگرشی واقع‌بینانه درمی‌یابیم که این مسئله بسیار پر تناقض است. از یک سو زنان به طور روزمره می‌بینند که مناسبات سرمایه‌داری در برخورد به مسئله‌ی زنان، پیشرفته‌تر از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری است و از سوی دیگر محدودیت‌هایی که زنان در نظام پیشرفته‌ی سرمایه‌داری با آن روبرو هستند را نیز مشاهده می‌کنند.

از یک سو زن ایرانی، نگاهی به پیشرفت زنان کشورهای امپریالیستی در دستیابی به حقوق برابر با مردان دارد، و از سوی دیگر نظاره گر شکل‌گیری اشکال دیگری از ستم بر زنان در همین کشورها هستند. (۲)

این دو موقعیت متفاوت - یعنی موقعیت زنان در کشورهای امپریالیستی و شرایط زنان در کشورهای تحت سلطه - موجب سردرگمی‌های گوناگون شده است. برخی در مقابله با سنت و فئودالیسم به امپریالیسم امید می‌بندند یا به آن امتیاز می‌دهند و برخی در برابر امپریالیسم، سرنوشت خود را با حفظ سنت‌ها گره می‌زنند. روندی که در بسیاری از کشورهای تحت سلطه مانند ایران به چشم می‌خورد. اگر کسی نخواهد بین مار و افعی، یکی را انتخاب کند و در ارتباط با این تناقض سؤال برانگیز کنجکاو و پیگیر باشد، می‌تواند افق دیگری در پیش رو داشته باشد. اگر کسی نخواهد فقط بر



تواند با گام‌های بلند به پیش رود.

به همین خاطر او بر این باور بود که بنا بر فطرت و طبیعت زنان، آزادی و برابری عناصری بی ارتباط و نامناسب در مورد زنان است.

روسو معتقد بود که عقل زنان عقلی عملی و تجربی است و این عقل را نسبت به کشف و درک حقایق امور ناتوان ارزیابی می‌کرد. از نظر او زنان هر چند جزئیات را بهتر درک می‌کنند اما بر خلاف مردان قادر نیستند که به اصول و

قوانین کلان دست یابند. به همین خاطر تحقیق و بررسی محض و نظری قضایای بدیهی و قواعد کلی در علم به طور قطع در حوزه‌ی فکری زنان نمی‌گنجد.

روسو فرودستی زن و پیروی زن از مرد را اینگونه فرموله می‌کند:

”مرد می‌فهمد، زن احساس می‌کند.“

”مرد دارای قوه استدلال است و زن از فریبندگی برخوردار است.“

”قانون مقدس و جاودان طبیعت حکم می‌کند که زنان شرایط لازم را برای کسب قدرت سیاسی و حتا نمایندگی نداشته باشند و این حقوق به طور کلی متعلق به مردان است.“

”قانون طبیعت به زنان حکم می‌کند که از مردان پیروی کنند.“

(۳)

بدیهی است، انقلابی که ایدئولوگ‌هایش دارای چنین افکار و عقایدی نسبت به زنان بودند نمی‌توانستند مبشر رهایی زنان باشند. به همین دلیل، زنان فرانسه علیرغم شرکت فعال خویش در انقلاب، سهمی نبردند و در قانون اساسی در کنار مهجورین و دیوانگان قرار گرفتند و از حق رای و دخالت در سرنوشت سیاسی خود محروم شدند. در کشاکش‌های سیاسی پس از پیروزی انقلاب، زنانی که مدافع حقوق سیاسی برابر بودند بی رحمانه سرکوب شدند. نمونه‌ی برجسته آن ”المپ دو گوژ“ بود که در سال ۱۷۹۳ به گیوتین سپرده شد. به قول یکی از روزنامه‌های آن دوران: ”جرم او این بود که فضایل مربوط به جنسیت را فراموش کرده بود.“ یا به قول یکی از ژاکوبین‌ها: ”او زن بی شرمی بود که از انجام وظایف خانگی خویش خودداری کرد و خواست سیاستمدار شود.“

با وجود اینکه مقوله‌های مقدسی چون مالکیت خصوصی و ارث چندان مورد تصدیق روسو نبود اما وی هیچگاه حاضر نشد اصل مالکیت مرد بر زن را زیر سؤال ببرد. به همین خاطر نظارت مرد بر زن را همواره ضروری می‌دانست، تا مرد مطمئن شود فرزندان که او مجبور است از آنها نگهداری کند متعلق به دیگران نیستند.

عقاید و آرای متفکرانی همچون

روسو در بستر شرایط خاص تاریخی خود قابل بررسی است. با اشاره به اینکه عمر چندان از رشد مناسبات بورژوازی در بطن مناسبات فئودالی نگذشته بود و بورژوازی نوپا در حال خیز برداشتن برای کسب قدرت و سرنگونی فئودالیسم بود، روسو یکی از متفکران اولیه بورژوازی بود که علیرغم موضع ترقی‌خواهانه‌ی خویش در مخالفت با سلطه‌ی کلیسا بر مقوله‌ی آموزش و پرورش و دخالت کلیسا در امر ازدواج،

در زمینه‌ی برخورد به مسئله‌ی زنان از عقاید فئودالی گسست نکرده بود.

با وجود اینکه مقوله‌های مقدسی چون مالکیت خصوصی و ارث چندان مورد تصدیق روسو نبود اما وی هیچگاه حاضر نشد اصل مالکیت مرد بر زن را زیر سؤال ببرد. به همین خاطر نظارت مرد بر زن را همواره ضروری می‌دانست، تا مرد مطمئن شود فرزندان که او مجبور است از آنها نگهداری کند متعلق به دیگران نیستند.

با وجود اینکه متفکران بعدی بورژوازی همراه با رشد مناسبات سرمایه‌داری و ورود اجتناب‌ناپذیر بیش از پیش زنان به عرصه‌ی بازار کار و مهم‌تر از آن پیوند مبارزات زنان و طبقه‌ی کارگر، چندان به افکار روسو وفادار نماندند و ایده‌ها و افکار دیگری را ارایه کردند اما هیچ کدام قادر به گسست از ایده‌ی مالکیت مرد بر زن نشدند. این محدودیت تاریخی، مربوط به طبقه‌ای بود که کماکان بقا و منافع خویش را در حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می‌دید.

اما طنز اینجاست که بعد از گذشت نزدیک به ۳۰۰ سال، آن دسته از نظریه‌پردازان طبقات حاکم در ایران که می‌خواهند رنگ و لعاب ”مدرنیستی“ به خود بزنند افکار و عقایدشان اگر از روسو عقب‌تر نباشد جلوتر هم نیست.

به طور نمونه افرادی چون عبدالکریم سروش پس از سال‌ها تبلیغ دین و خرافه وقتی ”مدرن“ می‌شود و می‌خواهد اهمیت یک مسئله‌ی فلسفی را نشان دهد آن را مردافکن می‌خواند. یعنی هرگز به ذهن این آقا که خود را طرفدار پوپر (فیلسوف پوزیتیویست اتریشی-بریتانیایی) هم می‌داند خطور نمی‌کند که زنان هم می‌توانند به فلسفه بپردازند.



عقاید او در مورد زنان از مثنوی مولوی و افکار ضد زن عارفان ایرانی فراتر نمی‌رود. بی‌جهت نیست که دانشجویانش در دفتر تحکیم وحدت میان حوزه و دانشگاه در ابتدای قرن بیست و یکم هنوز عقیده دارند که حقوق زن و مرد مساوی نیست بلکه مشابه است.

با نگاهی به فصل پایانی کتاب "زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب" به افکار جان استوارت میل می‌پردازیم که در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم زندگی می‌کرد. جان استوارت میل یکی از اولین متفکران مرد بورژوا بود که از حقوق زنان دفاع کرد و خواهان حق رای برای زنان شد. او مدافع آزادی زنان و حق انتخاب شغل و حرفه برای زنان بود. او اصل آزادی فردی بورژوائی را به زنان گسترش داد و خواهان فرصت‌های شغلی برابر برای آنان شد. (۴)

نکته‌ی برجسته در آرای جان استوارت میل، زیر سؤال بردن "حق طبیعی سلطه مرد بر زن" بود. او گفت: "آنچه که به نام "طبیعی بودن" قلمداد می‌شود، در واقع ابزاری عمومی برای جلوه‌دادن غیرطبیعی امور است." اما استوارت میل به طور قطعی نتوانست از فلسفه‌ی

طبیعت بشر گسست کند. برای همین نتوانست به طور عمیق مسئله‌ی ستم بر زن و بی‌عدالتی‌هایی که در مورد این بخش از جامعه انجام می‌گیرد را درک کند. دفاع او از نظام خانوادگی سنتی و تقسیم کار سنتی میان زن و مرد برابری خواهی وی را محدود کرد.

استوارت میل با وجودی که از استقلال اقتصادی زن دفاع می‌کرد، می‌گفت اگر زنان آزاد باشند بین انتخاب واقعی برای کار یا ازدواج، ازدواج را ترجیح می‌دهند و او این کار را مترادف با انتخاب یک شغل از طرف مرد می‌دانست. از نظر او بزرگترین شغل زن "زیبا سازی زندگی و افشاندن طراوت است، چرا که زنان (به طور طبیعی) دارای این لطافت‌ها و ذوق‌های برتر هستند." جان استوارت میل نتوانست تغییرپذیری نهاد خانواده را ببیند و به همین جهت دفاع او از خانه‌داری زن به عنوان یک شغل، شکاف عمیقی را در اندیشه‌های او در زمینه‌ی برابری حقوقی میان زن و مرد به وجود آورد.

این شکاف در تفکر بورژوازی - نسبت به خانواده و کار خانگی زنان - هیچگاه پُر نشده هر چند که شکل‌های تکامل یافته‌تری به خود

گرفت. چرا که بورژوازی از نظر تاریخی نهاد خانواده را از فئودالیسم به ارث برد و آن را برای بالا بردن بهره‌وری سرمایه به کار گرفت. اگر چه تحت سرمایه‌داری پیشرفته بر خلاف فئودالیسم نهاد خانواده دیگر نقش تولیدی ایفا نمی‌کند. (مانند نقشی که خانوارهای دهقانی در تولید داشتند). اما نهاد خانواده کماکان برای بورژوازی از نقطه نظر مناسبات تولیدی نقش مهمی در تنظیم مصرف سرانه‌ی جامعه و پرورش نیروی کار دارد. علاوه بر آن نقش مهمی در تولید و بازتولید امتیازهای مردان جامعه نسبت به زنان دارد. امتیازهایی که از نظر ایدئولوژیک - سیاسی اهمیت زیادی برای بورژوازی دارد برای اینکه کنترل نیمی از جامعه توسط نیمی دیگر کنترل کل جامعه را برای او آسان‌تر می‌کند.

قابل توجه است که جان استوارت میل تحت تاثیر ایده‌های

برابری طلبانه‌ی زنان آزادخواه و

ایده‌های عدالت‌خواهانه‌ی

سوسیالیست‌های تخیلی آن دوره،

ایده‌های فمینیستی خود را ارایه داد.

او به طو مشخص از کسانی چون سن

سیمون و شارل فوریه تاثیر گرفت و

خود نیز بدان اذعان داشت. این

شارل فوریه بود که برای نخستین بار

اعلام کرد که هر چقدر زنان یک

جامعه از آزادی بیشتری برخوردار باشند، آن جامعه پیشرفته‌تر است.

اما نکته‌ی جالب‌تر اینکه، با وجود اینکه افرادی چون جان

استوارت میل در ابتدای قرن نوزدهم مسئله‌ی حق رای زنان را طرح

کرده بودند، بیش از صد سال طول کشید تا بورژوازی این حق را به

رسمیت بشناسد. معلوم نیست که اگر مبارزات زنان و همچنین

تحولات بزرگ انقلابی در تاریخ - به طور مشخص، انقلاب اکتبر

روسیه - نبود، بورژوازی تا کی این مسئله را ادامه می‌داد. آنگونه که

امروزه برابری دستمزد زن و مرد که در بسیاری از کشورهای

امپریالیستی از نظر قانونی رسمیت یافته، کِشدار شده است. به قول

مقاله‌ای (از لوموند دیپلماتیک)، اگر اوضاع به همین روال بخواهد پیش

برود رسیدن به برابری دستمزد زن و مرد در نظام سرمایه‌داری چند

صد سال به طول خواهد انجامید.

تمام مسئله در این است که با افق بورژوا دمکراتیک نمی‌توان به

برابری میان زن و مرد و مهم‌تر از آن رهایی زنان از ستم دست یافت.

استوارت میل با وجودی که از استقلال اقتصادی زن دفاع می‌کرد، می‌گفت اگر زنان آزاد باشند بین انتخاب واقعی برای کار یا ازدواج، ازدواج را ترجیح می‌دهند و او این کار را مترادف با انتخاب یک شغل از طرف مرد می‌دانست.





اما تناقض جامعه‌ی ایران این است که بسیاری از زنان در تحقق خواسته‌های بورژوا دمکراتیک، منافع اساسی دارند. این تناقض را چگونه باید پاسخ داد؟ چگونه می‌توان افق عالی‌تر و بالاتری را پیش روی خود قرار داد؟ از تباط آن افق عالی‌تر با شعارها و خواسته‌های امروزی چیست و چه تاثیری در اهداف و روش‌های مبارزاتی خواهد داشت؟ و مهم‌تر از همه چرا تنها با افق کمونیستی می‌توان به رهایی دست یافت؟ و در این راه تجارب مثبت و منفی جنبش کمونیستی نسبت به مسئله‌ی زنان چه جایگاهی دارد؟

این بحث را پی خواهیم گرفت.

زن و مرد تبلیغ شود؟

بخش سوم

سخنی با جنبش چپ!

آیا وقتش نرسیده؟

چگونه فردی به فرد دیگر می‌تواند ستم کند و خود آزاده باشد؟ مردی که به زنی ستم روا می‌دارد، چگونه می‌تواند ادعا کند که مبارز پیگیر و مداوم علیه همه‌ی اشکال ستم و استثمار است؟

زمانی بود که بخش‌های زیادی از جنبش چپ ایران اهمیت مسئله‌ی زنان را درک نمی‌کردند؛ مسئله‌ی زنان جای چندانی در برنامه‌های سیاسی آنان نداشت؛ بهای لازم را به شور، انرژی و پتانسیل انقلابی زنان برای تغییر جهان نمی‌دادند؟ در نتیجه آنان نه تنها خود را از یک پتانسیل انقلابی محروم کردند بلکه به دست خود زمینه‌های شکست انقلاب ۱۳۵۷ را نیز فراهم کردند. جنبش چپ خود را از نیروی انقلابی که می‌توانست نقش مهمی در گسست از افکار و عقاید سنتی و ایده‌های کهنه در سطح جامعه ایفا کند محروم کرد. جنبش چپ از انگشت نهادن بر مسئله‌ای که می‌توانست نقش مهمی در طرح ایده‌های رادیکال و نو اندیشی بینش مبارزان و انقلابی کردن آنان و کل جامعه داشته باشد طفره رفت. در نتیجه این امر خود به یکی از موارد پس رفت‌های جدی چپ در جامعه تبدیل شد.

زمانی بود که برخی از سازمان‌های چپ تا بدان حد اسیر افکار سنتی بودند که نادانی و برخورد غلط به مسئله‌ی زنان را به یک فضیلت بدل ساختند. از نظر آنان انگشت گذاشتن بر مسئله‌ی زن یعنی تفرقه انداختن در صفوف طبقه‌ی کارگر و تفرقه انداختن در صفوف مبارزه‌ی ملی و ضد امپریالیستی. آنان عمل کارگری که همسرش را کتک می‌زد، توجیه می‌کردند زیرا از نظر آنان مقصر کارفرمایی بود که به کارگر مرد فشار می‌آورد. آنان زن‌گردی را که لباس پیشمرگان مرد را می‌شست، تشویق می‌کردند و از آن به عنوان

قتل صبیبه، ماجراهای آقای چگینی (۵) و به میان آمدن نام برخی جریان‌های سیاسی چپ به دلیل روابطی که با آقای چگینی داشتند بار دیگر موجب طرح پرسشی اساسی در اذهان شد.

آیا زمان آن نرسیده که احزاب و سازمان‌های چپ، چگونگی برخورد به مسئله‌ی زنان را به عنوان معیاری برای عضویت در تشکیلات خویش قرار دهند و رفتار با زنان به یکی از محک‌های مهم برای عضویت افراد در سازمان‌های آنها تبدیل شود؟

آیا زمان آن نرسیده که هنگام پیوستن یک مرد به یک تشکیلات، درک و عملکرد او نسبت به مسئله‌ی زنان مورد توجه قرار گیرد؟

آیا زمان آن نرسیده که گسست از عقاید و رفتارهای سنتی و تغییر جهان‌بینی نسبت به مسئله‌ی زنان به معیاری برای انقلابی‌گری بدل شود؟ به معیاری برای تشخیص انقلابیون راستین از انقلابیون دروغین؟

آیا زمان آن نرسیده که در اساسنامه‌های احزاب و سازمان‌های چپ چگونگی برخورد به مسئله‌ی زنان جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد؟ با رفتارها، ارزش‌ها و فرهنگ‌های کهنه و ستمگرانه مرزبندی شود، رفتار و فرهنگ نوینی در سطح جامعه و مناسبات میان



یک وظیفه‌ی مبارزاتی یاد می‌کردند. آنان، زنان انقلابی را به سازش و مدارا و تسلیم در مقابل رفتارهای زشت مردسالارانه هم‌رزمان مرد دعوت می‌کردند. بدینگونه روحیه‌ی انقلابی زنانی که گام برداشته بودند و علیه سنت‌های ارتجاعی در خانواده و جامعه شوریده بودند و به جنبش انقلابی پیوسته بودند را تضعیف می‌کردند.

مگر می‌توان مخالف تفرقه میان کارگران بود اما به پدرسالاری و

مردسالاری به عنوان عامل اصلی تفرقه میان

زنان و مردان کارگر بی تفاوت بود؟ عاملی که نظام سرمایه‌داری با تمام توانش از آن محافظت و تبلیغ می‌کند و سعی می‌دارد با دادن امتیازهای پیش پا افتاده به مردان آنان را به ستمگرانی کوچک بدل کند که نیمی از جامعه را کنترل کنند تا کنترل کل جامعه راحت تر انجام گیرد.

مگر می‌توان مخالف تفرقه در صفوف مبارزه‌ی ضد امپریالیستی بود اما کاری به نیروهای ارتجاعی نداشت که به زور حجاب را بر زنان تحمیل می‌کردند و بر صورتشان تیغ می‌انداختند.

مگر می‌توان مخالف بورژوازی بود و اما به قول انگلس کاری به نقشی که مرد در خانه به عنوان یک بورژوا ایفا می‌کند، نداشت؟

مگر می‌توان مخالف مالکیت خصوصی و مناسبات اجتماعی و ایده‌ها و رفتارهای ناشی از آن بود اما از مبارزه با یکی از عناصر تولید و باز تولید این مناسبات یعنی مالکیت مرد بر زن خود را کنار کشید؟

مگر می‌توان با تسلیم شدن در مقابل ارزش‌ها و معیارهای سنتی حاکم بر جامعه به مبارزه علیه قدرت‌های حاکم پرداخت؟

زمانی بود که بخش‌های زیادی از جنبش چپ از مبارزات زنان فاصله گرفتند، اما زنان در صحنه ماندند و در عرصه‌های مختلف به مبارزات خود ادامه دادند. زنان در مقابل اشکال گوناگون ستمگری به اشکال مختلف مقاومت کردند. سال‌ها ایستادگی کردند و جنبشی را به ثبت رساندند که امروزه کسی یارای انکار آن نیست.

یکی از دستاوردهای این ایستادگی، تغییرات مشهود در برنامه‌های سیاسی بیشتر سازمان‌های چپ نسبت به مسئله‌ی زنان است. هر یک به فراخور دیدگاه، جایگاه و سابقه‌ی خویش از جنبش زنان تاثیر

گرفتند. برخی آگاهانه، برخی خودبخودی، برخی واقعی و جدی، برخی ظاهری و مصلحتی، برخی روشن‌تر، برخی مبهم‌تر، برخی عمیق‌تر، برخی سطحی‌تر؛ هر یک به گونه‌ای این تاثیر مثبت را منعکس کردند. می‌توان گفت بیشتر احزاب و سازمان‌های چپ، مسئله‌ی زنان را (حداقل در حرف) به رسمیت می‌شناسند و بر حقانیت آن تاکید می‌ورزند.

علیرغم این تاثیر مثبت، همچنان شاهد موارد مبهم در برنامه‌های سیاسی و رفتار آنها هستیم. هنوز چپ‌هایی وجود دارند که در مقابل خواسته‌های عادلانه‌ی زنان به طور مثال حق سقط جنین، شرط و شروط می‌گذارند؛ یا درک برخی دیگر از رهایی زنان فقط برابری دستمزد میان زن و مرد است و چشم خویش را بر تمامی اشکال مودیانه‌ی آشکار و پنهان ستم بر زن می‌بندند.

برای بسیاری از آنان رفع ستم بر زنان و مبارزات زنان نه یک محرک قدرتمند انقلاب سوسیالیستی و پیشرفت

جامعه‌ی سوسیالیستی بلکه تنها تحقق چند بند حقوقی و قانونی پیش پا افتاده‌ی دمکراتیک است که آن نیز از سر منت به زنان اعطا می‌شود. در نتیجه، بی‌جهت نیست که بسیاری از فعالین جنبش زنان این قبیل بندهای برنامه‌ای و عبارت‌های آتشین را تزئینی و شعاری قلمداد کرده و اعتماد آنها نسبت به سازمان‌های چپ جلب نمی‌شود. (۵)

ماجرای آقای چگینی بار دیگر نشان داد که این بی‌اعتمادی‌ها از پایه‌های عینی معینی برخوردار است و نمی‌توان فقط به سخن و تبلیغات احزاب و سازمان‌ها اکتفا کرد. متأسفانه کسانی که به طور مستقیم درگیر این ماجرا بودند پس از مدت‌ها سکوت به توجیه برخوردهای غلط خویش پرداختند. حتا اهمیتی به درخواست‌های افشاکنندگان قتل صبیبه و دیگر فعالین جنبش زنان نکردند و اطلاعاتی را که این زنان خواهان آن بودند منتشر نساختند. این حداقل کاری بود که می‌توانستند انجام دهند و علیرغم اشتباهاتی که شد، فرصت خوبی بود که معیارهای خود را در برخورد به مسئله‌ی زنان پالایش دهند.

مگر می‌توان مخالف بورژوازی بود و اما به قول انگلس کاری به نقشی که مرد در خانه به عنوان یک بورژوا ایفا می‌کند، نداشت؟

مگر می‌توان مخالف مالکیت خصوصی و مناسبات اجتماعی و ایده‌ها و رفتارهای ناشی از آن بود اما از مبارزه با یکی از عناصر تولید و باز تولید این مناسبات یعنی مالکیت مرد بر زن خود را کنار کشید؟



این ماجرا نشان داد که مسئله‌ی زنان به راحتی در بیشتر احزاب و سازمان‌های چپ جا نمی‌افتد. این امر نیازمند دامن زدن به مبارزه آگاهانه است. این وظیفه بر دوش فعالین جنبش زنان و زنانی که در صفوف احزاب و سازمان‌های چپ مبارزه می‌کنند سنگینی می‌کند. همچنین بر دوش احزاب و سازمان‌هایی است که در تئوری و پراتیک به اهمیت مسئله‌ی زنان در جامعه‌ی ایران پی برده‌اند. بدون شک این مبارزه خود بخشی از دستیابی به درک عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از مسئله‌ی زنان و فراتر از آن درک عمیق‌تر از سوسیالیسم و کمونیسم در جامعه و در صفوف جنبش چپ است. نمی‌توان بدون مبارزه علیه پدرسالاری درهمه‌ی ابعاد (در جامعه، در خانواده و حتا در مناسبات میان مردان و زنان انقلابی) به طور موثری علیه نظام حاکم و نظام سرمایه‌داری مبارزه کرد. هر گونه سازشکاری در زمینه‌ی مبارزه علیه پدرسالاری به سازشکاری در مقابل کل نظام حاکم منتج خواهد شد. همانطور که سازش با نظام حاکم به ناگزیر به سازش با ارزش‌های کهنه‌ی این نظام درارتباط با زنان منجر خواهد شد، برخورد نادرست به مسئله‌ی زنان نیز به ناگزیر به پذیرش بخشی از ساختار نظم کهنه منجر خواهد شد. مبارزه برای رهایی از ستم جنسی با مبارزه برای رهایی از ستم و استثمار طبقاتی همچون حلقه‌های یک زنجیر در هم تنیده‌اند. نمی‌توان هیچ حلقه‌ای از این زنجیر را دست نخورده باقی گذاشت چرا که هر حلقه‌ای از ستم که بقا یابد، امکان می‌یابد که دیگر حلقه‌های ستم را باز تولید کند.

این حقیقتی است رهایی بخش. عمل کردن بر پایه این حقیقت، هم به شکوفایی جنبش زنان یاری می‌رساند و هم به نوسازی و شکوفایی احزاب و سازمان‌های چپ که خواهان مبارزه‌ی همه‌جانبه علیه نظام طبقاتی مرد سالار حاکم بر جهان هستند، کمک می‌کند. از همین روی زمان آن رسیده که برخورد به مسئله‌ی زنان به یک معیار مهم در برنامه و اساسنامه‌های سازمان‌های چپ در گفتار، کردار و رفتار آنان بدل شود. این نیاز زمانه است! آن را دریابید!

(ادامه دارد)

توضیحات:

۱ - قابل توجه است که در ابتدا حق رای به همه مردان نیز تعلق نگرفت. این حق ۷۵ سال پس از انقلاب شامل همه‌ی مردان شد.

۲ - خشونت و بی‌رحمی در کشورهای امپریالیستی در اشکال جدیدتری تولید می‌شود. اگر چه هنوز از بسیاری جهات قابل مقایسه با زندگی زنان در کشورهای تحت سلطه نیست اما به اندازه‌ی کافی دهشتناک است. در آمریکا هر چند دقیقه یک زن مورد تجاوز قرار می‌گیرد و هر چند ثانیه یک زن مورد ضرب و جرح قرار می‌گیرد. در فرانسه هر ۵ روز یک زن در اثر خشونت خانگی جان می‌سپارد و در ۱۵ کشور عضو اتحادیه اروپا در مجموع هر روز دو زن در اثر خشونت‌های خانگی جان می‌دهند.

۳ - ژان ژاک روسو در ادامه‌ی افکار پدرسالارانه‌ی خود می‌گوید: "باید اقتدار فردی در خانواده وجود داشته باشد و طبیعی است که آن اقتدار، اقتدار مرد است؛ زیرا گاهی اوقات زنان به علت وظیفه بارداری آمادگی چنین اقتدار و تسلطی را ندارند." "هویت مردان با میزان برخورداری آنها از آزادی تعیین می‌شود اما هویت زنان شامل عفت و نجابت آنان است."

"زن عنصری مهلک است و گمراه کننده، او را هم دوست می‌دارم و هم از او متنفرم زن مرد را به بردگی می‌کشاند!"

۴ - "انقیاد زنان" نام کتابی است که جان استوارت میل در سال ۱۸۶۹ منتشر کرده است. این کتاب به فارسی ترجمه شده است. می‌گویند جان استوارت میل این کتاب را تحت تاثیر همسر خود که از فعالین جنبش زنان بود به نگارش در آورد.

۵ - صبیبه از فعالان فمنیست در تهران بود که در روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۶ با ضربات چاقو توسط همسرش علی چگینی به قتل رسید. علی چگینی از فعالین سیاسی بود که مقالاتی از او در نشریه آدینه به چاپ می‌رسید. علی چگینی پس از ارتکاب قتل متواری شد و به کردستان عراق رفت و در پناه برخی گروه‌های سیاسی چپ قرار گرفت و مدتی به همکاری با آنان پرداخت. متأسفانه کسانی که از این ماجرا با خبر بودند در این مورد سکوت کردند. تا زمانی که تعدادی از فعالان فمنیست ایران با انتشار بیانیه‌ای تحت عنوان "سرکوب شده‌ها همواره باز می‌گردند" سکوت را شکستند و علی چگینی را افشا کردند. اسناد و مباحث مربوط به این ماجرا منجمله‌نامه علی چگینی در دفاع از خود در نشریه هشت مارس (شماره ۱۱ بهمن ۱۳۸۳) قابل دسترس است.

۶ - علیرغم چنین محدودیت‌هایی حدود دو سال پیش بیانیه‌ای تحت نام "اصول پایه‌ای در مورد برابری و آزادی زنان ایران" منتشر



باخت. یادش گرامی باد.

سخنران از "کمیته دفاع از حقوق زن در ایران"

هدف از سمینار امروز بیش از هر چیز تشریح ریشه‌های ستمکشیدگی زنان و بررسی مختصری از وجوه مختلف آن است. بررسی گسترده بر وجوه این ستمکشیدگی مستلزم مطالعه و بحث بیشتر و تشکیل سمینارهای متعدد دیگر است. به نظر من نقطه‌ی شروع برای پی بردن به ریشه‌های ستمکشیدگی زنان باید درک و قبول وجوه عمده‌ی آن باشد و به همین دلیل است که معرفی آنها را در اینجا لازم می‌بینم.

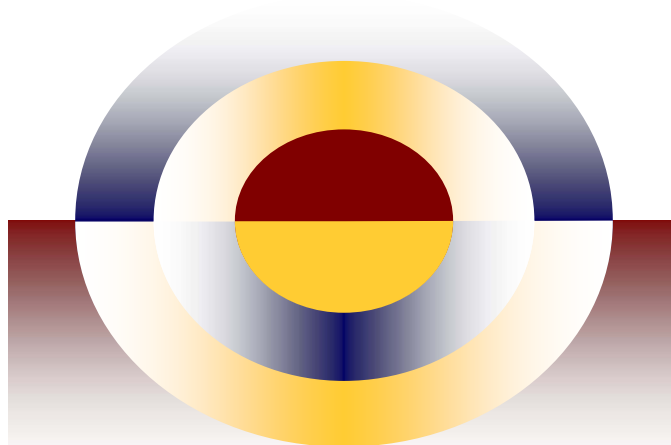
لازم به تذکر است که مطالبی که در این مقاله ارائه می‌شود الزاماً شامل نظریات مورد قبول همه‌ی اعضاء کمیته دفاع از حقوق زن در ایران نیست.

ستمکشیدگی زنان یک مساله‌ی تاریخی و جهانی است. بدین معنا که زنان قرن‌هاست در همه‌ی جوامع ستم می‌بینند، ولی شدت و ضعف آن به موقعیت مشخص هر جامعه‌ای، سطح رشد اقتصادی و فرهنگی، نفوذ مذهب، سنن و آداب، و سطح تشکل و مبارزه‌ی زنان، بستگی دارد.

موقعیت فرودست زنان از نقطه نظر حقوق نابرابر اجتماعی و عدم استقلال فردی و همچنین محدودیت‌های خانوادگی به هیچوجه یک امر ناشی از خصوصیات ذاتی زنان نیست و در نتیجه نمی‌تواند امری باشد که همیشه وجود داشته و یا وجود خواهد داشت. وابستگی زن و فرودستی او به ماهیت مشخص کار و نقشی که جامعه به او محول می‌کند (و سایر عوامل) بستگی دارد.

همچنین باید در نظر گرفت که موقعیت فرودست زنان از ویژگی خاصی برخوردار است و با بقیه‌ی گروه‌های تحت ستم در جامعه تفاوت دارد. زنان نیمی از جمعیت کل بشر را تشکیل می‌دهند و برای برخورد به این مساله و تلاش برای حل آن یک شکل ویژه سازماندهی لازم است.

شد. این بیانیه که به همت یکی از فعالین جنبش زنان تهیه شد و امضای چندین حزب و گروه چپ را با خود به همراه داشت، امیدی در جنبش چپ و همچنین میان فعالین جنبش زنان دامن زد. برای نخستین بار جنبش چپ ایران سعی کرد معیارهای حداقل خود را نسبت به مسئله‌ی زنان بیان کند و استانداردهای حداقلی که شاخص جنبش چپ در ایران است را پیش رو داشته باشد، هر چند این امید چندان پا نگرفت و تقویت نشد. اما این امر یکی از مسایل بسیار عاجل جامعه‌ی ایران، جنبش کمونیستی و جنبش زنان است و هنوز پاسخ می‌طلبد.



بررسی ریشه‌های ستم کشیدگی زنان

"انجمن زنان ایرانی و "کمیته دفاع از حقوق زن در ایران" در تاریخ ۷ و ۸ فوریه ۱۹۸۷ سمیناری را تحت عنوان "بررسی ریشه‌های ستمکشیدگی زنان" در لندن برگزار کردند. از آن تاریخ بیست سالی است که می‌گذرد. در این سمینار چهار سخنرانی ارائه شد که تنها سه سخنرانی در دسترس قرار دارد. به خاطر اهمیت نظری دلایل "ریشه‌های ستمکشیدگی زنان" در جنبش سوسیالیستی این سخنرانی‌ها دوباره به ترتیب منتشر خواهند شد. در این شماره نخستین سخنرانی این سمینار که توسط یکی از اعضای "کمیته دفاع از حقوق زن" ارائه شد، در اختیار خوانندگان "سامان نو" قرار می‌گیرد. در ضمن، باید اشاره کرد که یکی از کسانی که در برگزاری این سمینار نقش فعالی داشت "نازی مزکا" بود که در بمب‌گذاری‌های تروریست‌های اسلامی ۷ جولای ۲۰۰۵ در شهر لندن جان

